

قضیه فلسطین میان طرح‌های استعماری و آرمان‌های مسلمانان

(ترجمه)

قضیه فلسطین از همان آغاز پیدایش، طبیعی و عادی نبوده است؛ نه ناشی از برخورد میان ملت‌های هم‌جوار بوده، نه نزاعی بر سر مرزها یا منابع یا جایگاه ژئوپلیتیکی، بلکه پیدایش آن، حلقه‌ای از زنجیره‌ی نبرد میان فرهنگ‌ها-عقائد؛ نبردی میان فرهنگ‌های مختلف غرب با اسلام و مسلمانان است.

فلسطین با مسجد اقصای مبارکش، از طلوع اسلام تاکنون، صحنه نبرد فرهنگی بوده است؛ صحنه جنگ‌های صلیبی، نقطه پایانی حملات مغولان و امروز نیز میدان رویارویی با رژیم یهود و حامیان غربی آن می‌باشد.

چون قضیه فلسطین ریشه در این نبرد فرهنگی دارد، باید در همین چارچوب فهم شود. اشغال فلسطین پس از فروپاشی دولت خلافت تصادفی نبود، بلکه اقدامی حساب‌شده و برنامه‌ریزی شده و انتخاب سرزمین فلسطین به‌عنوان مکان تأسیس رژیم یهود، طرحی خیثانه استعماری بود.

کافر استعمارگر می‌خواست رژیم یهود را چون خنجری زهرآلود، در پهلو امت اسلامی فرو کند تا مانع از وحدت آن و برپایی خلافت گردد؛ هم‌چنین می‌خواست قضیه فلسطین را به قضیه اصلی در اذهان تبدیل کند تا امت از پیگیری قضیه حیاتی خود یعنی حاکمیت شریعت الله سبحانه و تعالی و افشای خیانت حاکمان، نابودی ثروت‌ها و افول جایگاه‌شان بازماند؛ قضیه‌ای را که در ابتداء تنها متعلق به عرب دانستند، اما فلسطین از آن‌ها و از توطئه‌های‌شان بیزار است.

این سرزمین مبارک، با معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم، همواره سنگ سخت در برابر نقشه‌های کفار بوده است، با وجود مکرها و توطئه‌ها، نتیجه برخلاف خواست آنان رقم خورده و الله سبحانه و تعالی نیرنگ‌شان را به خودشان بازگرداند و از همین فلسطین بود که دعوت به خلافت دوباره سربرآورد. فلسطین به امت یادآور شد که چقدر به خلافت نیاز دارد و به یک شاهد زنده برای قضیه سرنوشت‌ساز امت بدل شد و اکنون حوادث "طوفان الاقصی" این حقیقت‌ها را بار دیگر اثبات کرد.

جنگ غزه، مفاهیم بنیادینی را در ذهن امت اسلامی تقویت نمود و به صورت آگاهانه و محسوس آن را فهماند؛ مفاهیمی که برای بازگرداندن خلافت و حاکمیت از دست‌رفته‌اش حیاتی‌اند.

این جنگ شکاف میان امت اسلامی و حکام خائن را عمیق‌تر ساخت، برای امت روشن نمود که حکام شان خائن و هم‌دست دشمن، بلکه برخی از آن‌ها حتی به دشمن نزدیک‌ترند و با او در یک صف قرار دارند، تفاوتی میان عبدالله دوم و اردوغان یا میان سوسی و محمد بن سلمان نیست؛ پرده از چهره‌شان برداشته و واقعیت آن‌ها برای خاص و عام و برای همه آشکار شده است. امت دریافت که همین حکام بیگانه، عامل بدبختی‌ها، نابودی و تحقیر امت اسلامی هستند. مسلمانان دیدند که این حکام حتی نتوانستند در طول پانزده ماه قطره‌آبی به غزه برسانند، بلکه خجالت‌آورتر اینکه به رژیم یهود غذا، لباس و سوخت رسانند.

این واقعیت که اکنون به صورت مفهوم ثابتی در ذهن امت جای گرفته، مانعی بزرگ در راه برپایی خلافت را برداشته است، خلافتی که بر ویرانه‌های حاکمان خائن بنا خواهد شد و این بشارت خیر است.

طوفان الاقصی و رخدادهای پس از آن، اعتماد امت را نسبت به خودش و توانائی‌هایش برای مقابله با غرب بالا برد، امت دید که چگونه چند هزار تن از فرزندان‌ش هیبت رژیم یهود، این هیولای ساختگی را شکستند، گروهی اندک اما با ایمان، بینی این رژیم و حامیان غربی‌اش را به خاک مالیدند. حال تصور کن اگر تمام امت با قدرت تمام در برابر دشمنانش برخیزد! اگر ارتش‌ها، لشکرها، تانک‌ها و هواپیماهایش به حرکت آیند! اگر انبوه مسلمانان به سوی سرزمین مبارک هجرت کنند! بی‌تردید با رعب خود پیروز خواهند شد و هیچ قدرتی در زمین تاب مقاومت در برابر آنان را نخواهد داشت!

نبرد غزه صرفاً جنگ با رژیم یهود نبود؛ بلکه تمام نیروهای طاغوت پشت آن بودند. این خود حقیقت نبرد را روشن می‌سازد: ملت کفر با همه توانش در برابر اسلام صف‌آرایی کرده است. آنچه در فلسطین می‌گذرد جنگی علیه اسلام و مسلمانان است. نتانیاهو نخست‌وزیر رژیم یهود، این را آشکارا

گفت که آن‌ها جنگی را در دفاع از فرهنگ غرب و کشورهای آزاد جهان به راه انداخته‌اند! او در کنگره آمریکا گفت: «ما برای دفاع از آمریکا و کشورهای منطقه می‌جنگیم!» این سخن، مسلمانان را بر آن می‌دارد تا طبیعت این جنگ را درک کرده و تلاش‌ها را متحد کرده و دچار سردرگمی نشده و فریب طرح‌های غربی و قوانین فریب‌کارانه بین‌المللی را نخورند.

این نبرد اهمیت ارتش‌ها را در معادله تغییر نشان داد، حذف ارتش‌ها از معادلات امت، به معنای تداوم ذلت و خفتی است که امروز بر سرزمین‌های مسلمانان سایه انداخته است، مسلمانان در این جنگ، نیاز شدید خود به ارتش‌ها برای دفاع از فلسطین و مقدساتش را درک کردند.

صدای مردم برای حرکت ارتش‌ها بلند شده و این علت استقبال از شخصیت‌هایی چون محمد صلاح و الجازی و دیگر قهرمانانی است که در حمایت فردی از غزه، زنجیره‌های ذلت را شکستند.

همان‌طور که ارتش‌ها وظیفه دفاع از مسلمانان را دارند، باید در حمایت از عاملان تغییر و برپایی خلافت نیز نقش‌آفرین باشند، چرا که هر حرکت نظامی، باید تحت رهبری سیاسی مخلص و راستین باشد؛ چیزی که در دوران حکام خائن امکان‌پذیر نیست، بلکه در سایه خلافت راشده دوم بر منهج نبوت محقق خواهد شد؛ خلافتی که از منافع امت دفاع می‌کند و از حرمت، مقدسات، عزت و جایگاهش در میان ملت‌ها محافظت می‌نماید. همین امر است که استعمارگران از آن واهمه دارند و به همین دلیل از آغاز این جنگ، همه کشورهای غربی و مزدوران‌شان تاکید کردند که جنگ نباید گسترش یابد، چرا که بیم آن داشتند ارتش‌ها با امت درهم آمیخته و از کنترل آنان خارج شوند.

جنگ غزه، چهره فرهنگ غرب را رسوا کرد، دروغ‌ها و نفاق آن را نمایان ساخت، کشورهایی که گوش ما را با شعارهای حقوق بشر، حقوق زنان و کودکان پر کرده بودند. دیدیم چگونه از رژیم یهود حمایت بی‌قید و شرط کردند؛ حمایتی در کشتار مردم بی‌گناه، آواره سازی و گرسنگی دادن به آنان، این قضیه چهره واقعی آنان و بطلان ادعاهای‌شان را برملا ساخت.

این‌ها بخشی از مفاهیمی است که به صورت عینی در ذهن امت تثبیت شده‌اند و نشان می‌دهند که قضیه فلسطین، همواره زنگ بیداری امت برای بازگرداندن خلافت خواهد بود.

حق است که بگوییم فلسطین و خلافت، دو جزء لا ینفک و جدانشدنی‌اند: فلسطین را خلافت فتح کرد، خلافت آزاد ساخت، خلافت حفظ کرد و با فروپاشی خلافت، اشغال شد و از اقصای آن دوباره ندای خلافت برخاست و با بازگشت خلافت – ان‌شاءالله – بار دیگر این سرزمین آزاد خواهد شد. یقیناً که این امر بر الله سبحانه و تعالی بسیار آسان است.

برگرفته از مجله الوعی شماره ۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴

نویسنده: علاء ابوصالح – فلسطین

18 شوال 1446 ه.ق.

16 اپریل 2025 م.

مترجم: مصطفی اسلام